

کاربست نظریه احیای حقوق عامه در دادرسی اداری؛ مطالعه آرای مؤسسان اساسی

ابراهیم موسی زاده*، علیرضا نصرالهی نصرآباد**، مصطفی منصوریان***

چکیده

نظارت قضایی، به واسطه ویژگی‌های منحصر به فرد خود از جمله همراهی با ضمانت اجرای قهری، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق حاکمیت قانون و تضمین حقوق شهروندان دارد. نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران با تصویب اصلاحیه قانون دیوان عدالت اداری (۱۴۰۲) مقوله حقوق عامه را در حوزه دادرسی اداری به صراحت مورد شناسایی قرار داد. این امر، در صورتی است که با گذشت بیش از یک سده از حیات حقوق عامه (قانون اصول تشکیلات عدلیه، محاضر شرعیه و حکام صلحیه ۱۲۹۰) این حقوق در زادگاه خویش یعنی حوزه کیفری، همچنان با چالش‌هایی مواجه هست. عدم سازکارمندی قانونی (به معنای خاص)، اندک بودن مطالعات حقوقی، تشتت نظر و نبود استدلال در معدود منابع موجود و همچنین فقدان سیاست و رویه مشخص قضایی، به گسترده‌تر شدن ابهام‌های حقوق عامه در نظام حقوقی و قضایی کشور دامن می‌زند. از این روی اجرای اصلاحیه اخیر قانون دیوان عدالت اداری در عرصه‌های مختلف مفهومی، مصداقی، ساختاری، صلاحیتی، فرآیندی و تشریفاتی با ابهام‌های متعدد مواجه است. باری، قانون اساسی به عنوان سند دربرگیرنده قواعد برتر در سلسله مراتب هنجارهای حقوقی، تبعیت نهادهای عمومی از خود را اقتضا دارد. قانون اساسی ۱۳۵۸، با اساسی‌سازی «احیای» حقوق عامه و تصریح بر «وظیفه» بودن برای «قوه قضائیه» به ترسیم چهارچوب نحوه دادرسی در این حوزه پرداخته است. بدین ترتیب سؤالی که در این میان شکل می‌گیرد این است که «امر قانون‌گذار اساسی مبنی بر احیا چگونه در دادرسی اداری موضوعات

* استاد گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران e.mousazadeh@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
nasrol.alireza73@gmail.com

*** استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران
mansourian@ujss.ac.ir

حقوق عامه تأمین می‌شود؟» نوشته با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، علی‌الخصوص بررسی آرای مؤسسان اساسی بدین نتیجه می‌رسد که احیای حقوق عامه به‌مثابه صلاحیت تکلیفی دادرس اداری با مبانی، معیارها و اقتضائاتی همراه است که با محوریت روش‌های تفسیر لفظی و عمل (مصلحت) گرا محقق نمی‌شود.

واژگان کلیدی: احیا (گری)، حقوق عامه، دیوان عدالت اداری، تفسیر لفظی، غایت‌گرایی، مؤسسان

اساسی

مقدمه

طبق اصل حاکمیت قانون (شکلی و ماهوی) هر تصمیم اداری باید مبتنی بر قانون و تأمین‌کننده منافع عمومی باشد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۰: ۴۶۳). دامنه مشمولان و تحت تأثیر قرارگیرندگان تصمیم، به هر میزان گسترده‌تر شوند، به همان اندازه نیز رعایت این اصل جنبه حیاتی‌تر پیدا می‌کند. لذا طراحی سازوکاری نظارتی، جهت کنترل اعمال دولت بر مدار تضمین حقوق عامه اهمیت پیدا می‌کند. حقوقی که برای عموم جامعه نفع و مطلوبیت داشته^۱ و شامل مواردی همچون محیط زیست، بهداشت، سلامت عمومی، فرهنگ عمومی، میراث فرهنگی، انفال، اموال عمومی، استانداردهای اجباری، امر به معروف و نهی از منکر و منابع طبیعی می‌شود (تبصره ۲ ماده ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲ و ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه ۱۳۹۷). بدین ترتیب، نظارت قضایی بر موضوعاتی همچون رعایت آسایش عمومی، ممنوعیت احداث بناهای منجر به ترافیک در مسیرهای عمومی، پخش فیلم دارای آثار زیان‌بار بر بینندگان، حمایت از بناهای تاریخی، گیاهان و جانوران کمیاب که ذی‌نفع خاص ندارد، مورد شناسایی نظام‌های حقوقی مختلف قرار می‌گیرد (هداوند و مشهدی، ۱۳۸۹: ۳۰۲).

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی ۱۳۵۸، از یک سمت، قوا و مقامات رسمی را در حدود صلاحیتشان در قبال حقوق و مصالح عمومی به‌صورت مصرح یا ضمنی موظف نموده است (ازجمله مقدمه، اصول ۵۶، ۶۷، ۱۲۱، ۱۷۵ و ۱۷۶) و از سمت دیگر وفق اصول ۶۱ و ۱۵۶ به اساسی‌سازی تکالیف قوه قضائیه در قبال حقوق عامه پرداخته است. در این

۱. ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه (۱۳۹۷) به عنوان تنها سند حقوقی که تعریف مشخصی از حقوق عامه ارائه می‌دهد، چنین مقرر می‌دارد: «حقوق عامه، حقوقی است که در قانون اساسی، قوانین موضوعه و یا سایر مقررات لازم‌الاجرا ثابت است و عدم اجرا یا نقض آن، نوع افراد یک جامعه مفروض مانند افراد یک شهر، منطقه، محله و صنف را در معرض آسیب یا خطر قرار می‌دهد یا موجب فوت منفعت یا تضرر یا سلب امتیاز آنان می‌شود...»

راستا، قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲، برای نخستین بار در مواد ۱۷ (تبصره ۲) و ۱۲۰، حقوق عامه را به صورت مصرح وارد حوزهٔ دادرسی اداری نمود.^۱ پیش از آن، تضمین حقوق عامه با تفسیری حاکم در برداشت از قوانین^۲، منحصر به حوزهٔ حقوق و محاکم کیفری می‌شد. در صورتی که به نظر می‌رسید حقوق عامه مندرج در اصل ۱۵۶، به مثابهٔ اصطلاح برآمده از فقه اسلامی^۳، مورد توجه در منابع حقوقی (از زمان مشروطه^۴) و در عین حال، پراجاع در نظام‌های حقوقی مدرن^۵، ظرفیتی بس مهم‌تر و فراتر از صرف جرم، یعنی در حوزهٔ حکمرانی و رابطهٔ دولت با عموم شهروندان دارد. همچنان که بر اساس نگاه فقهی، دیوان مظالم به‌عنوان نهاد مشابه دیوان عدالت، اساساً مرجعی جهت تظلم‌خواهی از اجحافات (اعم از جرم) مأموران و سازمان‌های

۱. ماده ۱۷ - تبصره ۱ - «دادستانی کل کشور، سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات کشور در حدود اختیارات قانونی خود، صلاحیت طرح شکایت نسبت به موضوعاتی که متضمن تضییع حقوق عمومی است و رسیدگی به آن برابر ماده (۱۰) این قانون در صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار دارد دارند...»

تبصره ۲ - «سازمان‌های مردم‌نهادی که موضوع فعالیت آنها طبق اساسنامه مربوط، در زمینه حمایت از حقوق عامه از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و موضوعات محیط زیستی، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند در خصوص موضوعات تخصصی مرتبط با فعالیت‌شان، نسبت به غیرقانونی بودن تصمیمات و اقدامات یا خودداری از انجام وظیفه مقامات و مراجع موضوع ماده (۱۰) این قانون که متضمن تضییع حقوق عمومی است، در دیوان طرح شکایت کنند و حق تجدیدنظر خواهی دارند.»

ماده ۱۲۰ - «به منظور حفظ حقوق عامه و جلوگیری از تضییع آن در حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری، رئیس دیوان یکی از معاونان قضائی خود را برای انجام وظایف زیر تعیین می‌کند:

طرح شکایت از اقدامات و تصمیماتی که به جهات مذکور در ماده (۱۰) این قانون موجب تضییع حقوق عامه می‌شود، نزد شعب دیوان و حسب مورد تجدیدنظر خواهی نسبت به آرای مذکور...

شناسایی آیین‌نامه‌ها، مقررات و سایر نظامات ناظر بر حقوق عامه که مغایر جهات مذکور در ماده (۱۲) این قانون است و درخواست ابطال آن‌ها...»

۲. به عنوان مثال نک: مواد ۲۲، ۲۹۰ و ۲۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و همچنین ماده ۱۲۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت ۱۳۹۲ و تبصره ۱ ماده ۲ قانون سازمان بازرسی کشور ۱۳۹۳.

۳. به عنوان مثال اعلام عمومی اطلاعات، تبادل آرا و مشورت گرفتن در نظام اجتماعی سیاسی از حقوق عامه دانسته شده است (برای مطالعه بیشتر نک: بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۹).

۴. به عنوان مثال نک: رساله یک کلمه مستشارالدوله که نگارنده در آن، با توجه به اعلامیه حقوق بشر و شهروندی ۱۷۸۹ و متون دینی، از حقوق عامه سخن می‌گوید (برای مطالعه بیشتر: تبریزی، ۱۲۴۸: ۹۴، ۱۰۴ و ۱۰۷).

۵. اصطلاحاتی همچون rights, diffuse rights Public interest, Common goods, collective در نظام‌های حقوقی را می‌توان به عنوان تعابیر با کارکرد مشابه در نظام‌های حقوقی و قضایی قضایی مختلف دانست. برای نمونه:

<https://www.jstor.org/stable/1096844>

دولتی بوده است (موسی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۷۱) و این نگاه، با تصریح به امکان اعتراض که شامل هر نوع اعتراضی (حتی بدون وجود جنبه مجرمانه) است، نزد مقنن اساسی (اصل ۱۷۳) پذیرفته شد (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶ [ب]: ۱۹۲).

فقدان متن قانونی بیانگر کیفیت رسیدگی در حقوق عامه^۱، بیان تمثیلی هنجارها و اسناد مرتبط (همچون ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه ۱۳۹۷) در عین حال گستردگی مصادیق نقض حقوق عامه (از جمله، بخشنامه تکالیف دستگاه‌های اجرایی در رعایت حقوق عامه ابلاغی ۱۴۰۱)، اندک‌بودن ادبیات حقوقی^۲ در عین تشتت نظری و فقدان روش استدلالی مشخص در همان منابع معدود، عقب‌ماندگی مطالعات نظری نسبت به مسائل قضایی و چالش‌هایی مانند آن به میزانی است که حقوق‌دان و دادرس را مواجه با سوالات متعددی در حوزه‌های مفهومی - مصداقی، ساختاری - صلاحیتی و فرایندی - تشریفاتی حقوق عامه می‌نماید. بنابراین، علی‌رغم رو به جلو و مثبت دانستن قانون اصلاحی ۱۴۰۲، توجه به وضعیت خلأ نظام حقوقی (قانون، رویه و دکتترین) در تفصیل قلمرو و سازوکارهای حقوق عامه علی‌الخصوص در حوزه دادرسی اداری، دادرس را در اجرای قانون اصلاحی ۱۴۰۲ با چالش‌های عدیده مواجه می‌نماید. چرا که از یک سمت، دادرس وفق قوانین از جمله اصل ۱۶۷ نمی‌تواند از رسیدگی امتناع نماید. از سمت دیگر نیز، دادرس اداری در اعمال مواد ۱۷ و ۱۲۰ قانون اصلاحی ۱۴۰۲، باید به شناخت موضوع، تشخیص حکم و تطبیق حکم پردازد (اصل ۱۷۱)؛ در حالی که قوانین حوزه حقوق عامه با خلأ و ابهام‌هایی مواجه هستند. بدین ترتیب، برای اصدار رأی در زمینه حقوق عامه، برداشت و تفسیر قضایی دادرس واجد نقشی تعیین‌کننده‌تر نسبت به پرونده‌های دیگر می‌شود.

از آنجا که اصل حاکمیت و برتری قانون اساسی، لزوم تفوق و محوریت این قانون در نظام حقوقی و اعمال مقامات عمومی را گوشزد می‌نماید؛ اصل ۱۵۶ ظرفیت و ضرورت توجه پیدا می‌کند. اصل مذکور، در بیان الزام حاکم بر حقوق عامه، احیای این حقوق را لازم می‌داند. در

۱. دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه ۱۳۹۷ در مواد ۱ و ۲ بر صیانت و حفظ حقوق عامه اتکا داشته است؛ نه احیا. همچنین قانون دیوان عدالت اصلاحی ۱۴۰۲، صرفاً به حقوق عامه تأکید داشته است.
۲. برای مثال نک: نصرالهی و کبگانی، علیرضا و حسن (۱۳۹۹)، «رصد و فراتحلیل آثار حوزه حقوق عامه»، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه، چاپ اول.

چالش نخست از مأموریت دوم قوه قضائیه مندرج در سند تحول قضایی ابلاغی ۱۳۹۹ و همچنین Bitonti, Alberto (2020), Public interest, in the Palgrave Encyclopedia of interest groups, Lobbying and Public Affairs, Springer, p 2.

حالی که این الزام تاکنون محل توجه تفصیلی و منسجم حقوق‌دانان نبوده است. بدین ترتیب سؤالی که در این میان شکل می‌گیرد این است که «امر قانون‌گذار اساسی بر احیا چگونه در دادرسی حقوق عامه محقق می‌شود؟» نویسندگان با روش تحلیلی و با استفاده از معدود منابع کتابخانه‌ای، مباحث را در سه بخش اصل الزام دیوان عدالت به احیا در دادرسی حقوق عامه (۱)، چهارچوب الزامات ناشی از احیا در پرتوی معیارهای آن (۲) و تأثیر احیا بر رویکرد تفسیری دادرسی اداری (۳) بحث خواهند نمود.

۱. اصل الزام دیوان عدالت به احیا در دادرسی حقوق عامه

این بخش به دنبال پاسخ به این سؤال است که از منظر مؤسس اساسی، قلمروی ماهوی و نهادی احیا چگونه ترسیم شود. به عبارتی ادعای حصر یا تأکید بر محوریت نهادی خاص (مانند دادستان) در حوزه حقوق عامه، آن هم با تخییری پنداشتن صلاحیت وی تا چه میزان با ارادهٔ مؤسسان اساسی هم‌خوان می‌نماید؟

۱-۱. تکلیفی بودن صلاحیت احیا

احیاء^۱، بیانگر صلاحیت تکلیفی و موجب الزامی مشخص بر قوه است. با توجه به دلایلی می‌توان این ادعا را تفصیل داد. نخست اینکه، مقنن در صدر اصل به صورت مصرح از «وظایف» قوه قضائیه سخن می‌گوید^۲ و وظیفه متبادر بر تکلیفی بودن است. دوم اینکه اصل ۱۵۶، در نسخهٔ پیش‌نویس^۳ به صورت «اهداف» قوه قضائیه آمده بود که با اصلاح خبرگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ۱۳۵۸ به «وظایف» قوه قضائیه تغییر کرد؛ چراکه «این‌ها (بند‌های اصل ۱۵۶) اهداف نیستند... در واقع این‌ها همه‌اش راه است لذا باید بنویسیم که موظف به امور زیر است...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۳/۱۳۶۴: ۱۵۶۹). بنابراین، مؤسس اساسی

۱. پیشینهٔ احیا به رغم محدودیت نوشته علمی، قابل توجه می‌نماید. از جمله آنکه احیا در ادبیات دینی، سابقهٔ دیرینه‌ای دارد و استعمال آن به عصر نزول وحی برمی‌گردد. این واژه در برخی از آیات قرآن به کار رفته و سپس به متون و نصوص دیگر راه یافته است (عمید زنجانی و موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۱۰). قرآن کریم ۴۹ مرتبه از احیا و مشتقات آن سخن گفته است (جمعی از محققین، ۱۳۸۷: ۲۹). در احادیث نیز احیا (گری) به معنای بیدار کردن، بازگرداندن ارزش‌ها، زنده کردن انسان‌ها و جامعه اسلامی از غفلت به کار رفته است (عمید زنجانی و موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۱۰).

۲. اصل ۱۵۶: «قوه قضائیه قوه‌ای است... که عهده‌دار وظایف زیر است:»

۳. پیش‌نویس اصل مذکور: قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل و به عنوان پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی عهده‌دار تحقق بخشیدن عدالت و اهداف زیر است:

۲... اقدام متناسب در احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع...

به دنبال تکلیفی مشخص (نه کلان) بر عهده قوه بوده است. سوم، احیاء مندرج در اصل ۱۵۶ در فصل یازدهم قانون اساسی (قوه قضائیه) و نه در فصل کلیات (اصول و اهداف کلی)، قرار گرفته است. لذا جایگاه اصل نیز گویای صلاحیت تکلیفی بودن احیاست. مؤید این برداشت را می‌توان پیشینه حقوق عامه در نظام حقوقی ایران دانست که نشانگر وجود تکالیف مشخص و نه صرف آرمان و برنامه‌های طولانی مدت و یا صلاحیت تخییری در حوزه حقوق عامه بر نهادهای ذی صلاح بوده است.^۱ همچنین در برخی منابع فقهی، پیگیری مصالح عامه نیز در دایره قضا و از جمله وظایف قضات دانسته شده است (نجفی، ۱۲۶۲: ۱۰-۹).

۱-۲. مکلف بودن دیوان عدالت در قبال احیا

دیوان عدالت نیز همچون دیگر نهادهای قضایی مکلف به احیا می‌باشد. تفصیل اینکه نخست؛ صدر اصل ۱۵۶، به صراحت از وظیفه «قوه قضائیه» بودن سخن می‌گوید و دیوان عدالت نیز در فصل یازدهم جزء قوه قضائیه محسوب شده است. اطلاق مندرج در فصل یازدهم، در اصول دیگر مرتبط با قوه قضائیه در متن قانون اساسی و حتی مشروح مذاکرات خبرگان اساسی ۱۳۵۸ به نهاد خاص قضایی منحصر نشده است. کما اینکه در جریان بازنگری قانون اساسی، حصر احیای حقوق عامه به دادستانی کل، تصویب نشد و اصل ۱۵۶ به همان شکل باقی ماند. دوم اینکه، حصر احیا به یک نهاد خاص (مانند دادستانی) تکلیف مالا یطاق و مغایر فرض حکمت و عدالت قانون‌گذار است. چراکه از یک طرف گستردگی حوزه‌ها و مصادیق حقوق عامه^۲ و از سوی دیگر، محدودیت اختیارات و امکانات قانونی در اختیار دادستانی، امکان انحصار احیای حقوق عامه به صرف دادستانی را نمی‌دهد. سوم اینکه اصل ۱۷۳ در بیان صلاحیت دیوان عدالت اداری، قلمروی اختیارات دیوان را به قانون‌گذار عادی واگذار کرده است. در این راستا، قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲، دیوان را در قبال حقوق عامه موظف کرده است و این امر توسط پاسدار قانون اساسی (شورای نگهبان) مغایر دانسته نشده است. با توجه به مکلف شدن دیوان در قبال حقوق عامه از یک سمت و حکومت بند دوم اصل ۱۵۶ یعنی احیا بر حقوق عامه از سمت دیگر، تکلیف دیوان عدالت در قبال احیا

۱. قانون اصول تشکیلات عدلیه ۱۲۹۰، قوانین دیگر همچون قوانین موقتی محاکمات جزایی (آیین دادرسی کیفری) ۱۲۹۱، قانون اصول تشکیلات عدلیه (۱۳۰۷)، قانون راجع به اراضی دولت و شهرداری‌ها و اوقاف و بانک‌ها (ماده واحده مصوب ۱۳۳۵) به‌عنوان قوانین حاکم بر نظام حقوقی مشروطه، الزاماتی مبنی بر حفظ و دفاع از حقوق عامه را مقرر می‌داشتند.

۲. همچون موارد برشمرده در ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه ۱۳۹۷، بخشنامه تکالیف دستگاه‌های اجرایی در حقوق عامه ۱۴۰۱ و ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اصلاحی ۱۴۰۲.

مستنبط می‌شود. علاوه بر این سه دلیل، مباحث بخش بعدی نیز در تقویت مدعای ذکر شده در این بند، قابل اشاره می‌باشند.

۳-۱. حکومت احیا در دادرسی اداری موضوعات حقوق عامه

دادرسی اداری در حقوق عامه، باید با توجه به الزام احیا صورت بگیرد. تفصیل اینکه نخست، بنابر تصریح بند دوم اصل ۱۵۶، احیا الزام خاص و حاکم بر حقوق عامه و پرونده‌های مرتبط (احتمالی) با آن نزد دادرسی می‌باشد. دوم اینکه مقنن اساسی، احیا را با تصریح به احقاق، مد نظر داشته است. قانون‌گذار اساسی، وظیفهٔ دیوان عدالت اداری را صرف رسیدگی نمی‌داند و برخی از مؤسسان اساسی، احقاق را امری لازم در رسیدگی و علاوه بر دادرسی اداری می‌داند (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۳/۱۳۶۴: ۱۶۵۳؛ پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶ [ب]: ۱۸۷). به عبارتی، قانون‌گذار اساسی با ذکر احقاق حقوق در اصل ۱۷۳ این نکته را الزام می‌کند که رسیدگی به شکایات و تظلمات مردم از دولت باید منتج به احقاق حقوق مردم شود (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰: ۴۳۰). از سوی دیگر، احقاق مندرج در اصل ۱۷۳ از نزدیک‌ترین تعبیر به احیای مقرر در اصل ۱۵۶ است که مقنن اساسی، بخشی از مقصود خود از احیا را در این اصل (۱۷۳) تفصیل داده است. چراکه یا باید اصل ۱۵۶ را امری دانست که قانون‌گذار به صورت کلان، بدون نیاز به ذکر سازوکار مشخص آن را مد نظر داشته است یا باید اصول بعد از آن، از جمله اصل ۱۷۳ را مصداق و سازوکاری برای احیای حقوق دانست. با توجه به اینکه فرض نخست، در مباحث بند اول، رد شد، این فرض رد می‌شود.

در اثبات فرض دوم، برخی از خبرگان اساسی احیا را از وظایف اصیل دادرسی می‌دانسته‌اند: «... موضوع قضا و دیوان داوری (عدالت) در اسلام یکی از اصول مهم و اساسی است که تکیه‌گاه اسلام است. اصل مسئله، مسئلهٔ احیای حقوق و آگاهی بخشیدن به حقوق‌های ناشناخته جامعه (توسط عمل قضایی دیوان) است» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۱، صص ۱۱۷-۱۱۶). در واقع قانون اساسی با سپردن احقاق حقوق مردم به دیوان عدالت، بخشی از مسئولیت‌های ناشی از بند دوم یعنی احیای حقوق عامه را بر عهدهٔ دادرسی اداری قرار داده است (عمیدزنجانی، ۱۳۸۵: ۳۷۲). همان‌طور که حکمت قانون‌گذار و نگاه حکیمانهٔ مقنن در تقنین اصول مختلف (بابایی مهر، ۱۳۸۸: ۱۹۰) مستلزم این است که ارادهٔ مؤسس ۱۳۵۸ بر احیا بدون سازوکار تحقق بخش نماند و توسط اصول دیگر، الزام‌آور و سازوکارمند گردد. به عبارت دیگر «صرف اینکه دادستان طرح دعوا در دادگاه بکند، اینکه احیاء حق نشده، تازه آمده یک ادعایی را در دادگاه طرح کرده است...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بازنگری قانون اساسی،

۷۲۷: ۲/۱۳۶۸). بنابراین، حصر احیا به صرف عمل طرح شکایت به دیوان عدالت (توسط دادستان یا مقامات ذیصلاح دیگر)، بدون توجه دادرس به احیا در رسیدگی، الزام مقنن اساسی بر احیای حقوق عامه را محقق نمی‌کند؛ لذا برداشت صرف رسیدگی یا رسیدگی و احقاق بدون احیا، منجر به لغو و بیهودگی امر قانون‌گذار اساسی می‌شود. چراکه بی‌توجهی دادرس نشسته به احیا منجر به بدون فایده شدن و به ثمر نشتن صلاحیت‌های قانونی نهادهای دیگر در پیگیری حقوق عامه می‌شود. همچنین به‌عنوان مؤید بر برداشت مشابه از احقاق و احیا، ادراک منابع عمومی و تخصصی مرجع قابل‌اشاره است. بر این اساس، احقاق حقوق عامه و احیای حقوق عامه در منابع حقوقی مرجع به‌جای هم به کاربرده می‌شوند (هاشمی، ۱۳۹۸: ۳۷۷). کما اینکه احقاق حق به معنای رسانیدن حق به مستحق آن (دهخدا، ۱۳۸۵: ۹۷؛ معین، ۱۳۸۵: ۱۶۰) از اجلا مصادیق احیا و زنده کردن حق به نظر می‌رسد.

این مطلب را نیز می‌توان به‌عنوان مؤیدی دیگر، بر الزام‌آوری احیا در دادرسی اداری، مورد تأکید قرار داد که ماهیت حقوق عامه و دعاوی ناشی از آن، اقتضای احیا و کنشگری دادرس را می‌طلبد. توضیح آنکه از منظر آبراهام چایس، شناساگر دعاوی منفعت عمومی، دادرس در پرونده‌های منفعت عمومی منفعل نبوده و نقش فعالی در سازماندهی و شکل‌گیری دعاوی برای اطمینان از نتیجه منصفانه و قابل‌دوام ایفا می‌نماید؛ کما اینکه موضوع این نوع دعاوی، اختلاف در مورد حقوق خصوصی افراد نیست؛ بلکه شکایت از عملکرد یک سیاست عمومی (chayes, 1976: 1302)؛ لذا اساساً راجع به اعمال دولت است. بنابراین با بینشی جدید در مورد روش‌ها، مقررات بی‌جان بر روی کاغذ، می‌تواند به حقوق معنادار برای اصحاب دعوا تبدیل شود که در غیر این صورت از طریق چهارچوب قانونی دعاوی سنتی به عدالت دسترسی پیدا نمی‌کنند (Onyango, 2015: 781). بدین ترتیب کنشگری و زنده کردن قوانین کاغذی در حوزه منفعت عمومی را می‌توان تعبیری قریب به احیای حقوق عامه دانست. البته اینکه احیا، دارای چه قلمرویی است و با چه معیارها و سنججهایی قابل‌رصد است، در بخش بعد روشن خواهد شد.

۲. چهارچوب الزامات ناشی از اصل احیا در پرتوی معیارهای آن

در بخش پیش، الزام‌آوری احیا مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در ارتباط با قلمرو و چهارچوب الزامات ناشی از احیا، هرچند این اصطلاح مورد استعمال متون عمومی و تخصصی (فقهی و

حقوقی) قرار داشته است؛ اما قانونی خاص، اقدام به تبیین سنجه‌های احیای حقوق عامه^۱ نکرده است. از آنجا که احیا، از یک سمت از طریق انجام یک رشته کارهای مقدماتی، انجام می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۴) و از سوی دیگر، مصادیق عمل احیاگرانه، تمثیلی و عرفی است (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۴۷)؛ حاکمیت قانون، اقتضای تعیین و از پیش معلوم‌بودن حداقل قلمروی احیا را دارد. لذا در این بخش معیارهایی جهت شناسایی دامنهٔ احیا و کنش احیاگرانه در حقوق عامه ترسیم می‌شود. احیا را می‌توان به صورت خلاصه با حیات‌بخشی معنا نمود؛ حیاتی که بر مدار هدف محقق می‌شود.

۲-۱. معیار کارکردی یا الزام به تضمین تحقق

احیا در معنای عمومی و تخصصی خود، تأکید بر حیات عینی دارد؛ لذا توجه به معنا و معیار احیا نیز الزام‌آوری آن (بخش پیش) را اثبات می‌کند. علاوه بر این کارکرد، معیار احیا در بخش بعد نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تفصیل آنکه، احیا در منابع لغوی با معانی همچون زنده کردن، آبادکردن، زندگی (از نو) (معین، ۱۳۸۵: ۱۶۲)، تزیین شده را بازگرداندن، جان بخشیدن (دهخدا، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۹)، آباد کردن امور معطل مانده (مانند معدن بدون استفاده) یا مرده (مانند زمین موات) آمده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۴). معانی مذکور گویای معنای احیا بر فعلیت یافتن و تحقق امر مورد احیاست.

معنای لغوی احیا در برداشت دکترین از اصل ۱۵۶ نیز مد نظر بوده است. از این روی «احیای حقوق عامه یعنی زنده کردن حقوق مردم، مثل برخورد با کسانی است که نسبت به مدارس، راه‌ها، مساجد، بیمارستان‌ها، پارک‌ها، شهرها و روستاها، تصرفات نامشروع و غیرقانونی داشته‌اند» (یزدی، ۱۳۷۵: ۶۶۸-۶۶۹). بدین ترتیب، احیای حقوق عامه، ناظر به وضعیتی است که به‌رغم پیش‌بینی وظایف و مسئولیت‌ها برای سازمان و نهادهای عمومی، اقدام کافی و مناسب نسبت به حقوق مذکور در زمان مقتضی انجام نشده باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰: ۳۳۵). همچنان‌که احیا ناظر بر حقوقی است که وجود داشته و صاحب حق از آن متمتع است؛ اما امکان استیفای آن را در واقع ندارد. در این چارچوب، احیا ناظر بر به وجود آوردن حقی جدید نیست؛ بلکه ناظر بر حقوقی است که بدون ورود مقام قضایی، بلااستیفا بوده و امکان اعمال آن وجود ندارد. لذا احیا به معنای ایجاد موجبات حقوقی امکان استیفا و عینی شدن این حقوق در یک

۱. احیا با تعبیری همچون احیای موات و اراضی در قوانین مختلف مانند قانون مدنی ۱۳۰۷ با اصلاحات بعدی آمده است؛ اما راجع به احیای حقوق عامه قانون خاصی وجود ندارد.

وضعیت حقوقی مشخص برای صاحب آن است. به عبارت دیگر، تمهید ایجاد مقدماتی برای تبدیل حقوق بالقوه به حقوق بالفعل در منصفه عمل را می‌توان احیای حقوق دانست (عباسی و دیگران، ۱۳۹۸). چراکه در بسیاری از مواقع به دلیل مشغله‌های فراوان اجرایی، پاره‌ای از امور و حقوق، از دیدگاه مجریان مغفول می‌ماند، این بند تعبیه شده است. کما اینکه عبارات بند قانونی مذکور، منحصر به جنبه‌های قضایی نبوده و موضوع احیا امری عام است. قوه در صورت عدم اجرای حقوق ملت توسط دولت، می‌تواند ابزارهای قانونی و اقدامات مقتضی را نسبت به دستگاه‌های اجرایی و قوای مختلف معمول دارد (محسنی، ۱۳۹۵: ۴۴۶ و ۴۹۰؛ جوان آراسته، ۱۳۹۷: ۲۲۹).

بنابراین، احیای حقوق عامه ناظر به حقوقی است که توسط مقامات عمومی مغفول مانده یا در اثر نوع برداشت‌ها و یا مرور زمان و یا وجود فرهنگ‌های ناهنجار به ورطه نسیان و فراموشی سپرده شده است (نقره‌کار، ۱۳۸۸: ۱۸۶). در عین حال از آنجا که تضمین و تحقق حقوق عامه با اشکال و مراتب مختلف توسط دولت قابل تصور است، عینی شدن حیات که مأموریت احیاست، نیازمند معیار دیگر نیز می‌باشد.

۲-۲. معیار ماهوی یا الزام به هدف محوری

احیا برای دسترسی به محصول مانند اشیاء معدنی یا ثمره است، لذا کیفیت (شیوه) احیا بسته به هدف احیا کننده دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۴). مثلاً اگر احیا با هدف زراعت در زمین جنگل است، باید اشجار و بوته‌های جنگل را در آورد و اگر زمین محتاج به آب است، راه آب را درست و حفر نهر کند. یا مثلاً در مورد احیای قانون، با حکم به اجرای قانونی که به هر دلیل مجرا نبوده است، آن را احیا می‌کند (رفسنجانی مقدم و حسن پور، ۱۳۹۵: ۴۴). از این روی احیا، آماده کردن برای بهره‌برداری در نتیجه‌های (مقاصد) عقلایی است که از آن انتظار می‌رود (منتظری، ۱۳۷۹: ۵۸). از این روی تحقق احیا همواره یکنواخت نیست و به حسب بهره و غرض عقلایی طی زمان و مکان تفاوت خواهد کرد (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۴۷). بنابراین آنچه تحقق یا عدم تحقق احیا را مشخص می‌کند، هدف مد نظر برای احیاست. بدین ترتیب مراجعه به اراده و قصد مؤسسان اساسی، جهت تفصیل و اعتبار معیارهای احیا لازم است.

۲-۳. اعتبار و مصداق معیارهای احیا از منظر مؤسس اساسی

اینکه کدام یک از معیارهای احیا ذیل الزام حقوقی جای می‌گیرند و شامل چه مصادیقی می‌شوند، مورد بررسی این بند است. مؤسسان در اساسی سازی احیای حقوق عامه به دنبال تحقق عینی هدف قوه قضائیه یعنی عدالت بوده است. این هدف محوری و تحقق بخشی در بیانات مختلف اعضای

خبرگان اساسی مورد تصریح قرار گرفته است.

قانون اساسی با ادراک عدالت‌محور از احیا، اعتبار و مصداق معیار هدف‌محوری در حقوق عامه را اراده کرده است. اول آنکه، صدر اصل ۱۵۶ با تصریح به وظایف قوه قضائیه، عدالت را به‌عنوان یکی از اموری که موضوعیت (در مقابل طریقت) داشته و به تعبیری از اهداف اصلی قوه قضائیه است، شناسایی کرده است. لذا تصریح و محوریت دادن به عدالت در اصل بیانگر صلاحیت‌های قوه، نشانگر برداشت هدف‌محور مقنن اساسی در اصل ۱۵۶ و احیاست. دوم اینکه تصریحات مکرر اعضای متفاوت و مؤثر خبرگان اساسی همچون «انجام امور زیر (بندهای پنج‌گانه اصل ۱۵۶) طریق عدالت است...»، «مگر امور زیر غیر از عدالت است؟ نایب رئیس: خیر، آن‌ها (وظایف) عدالت را تحقق می‌بخشند...» و «تمام این‌هایی که در زیر آمده است (بندهای پنج‌گانه) مقدمهٔ تحقق عدالت است...» مؤید موضوعیت و غایت بودن عدالت برای صلاحیت‌های قوه قضائیه از جمله احیای حقوق عامه بوده است. در این نگاه «مردم و اجتماع صاحب حقوقی هستند که حفظ و استیفای آن در دایرهٔ عدالت معنا پیدا می‌کند: «این‌ها اهداف نیستند بلکه برای رسیدن مردم و اجتماع به حقوقشان (هستند)... در واقع این‌ها همه‌اش راه (عدالت) است...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۳/۱۳۶۴: ۱۵۶۹).

دوم اینکه مقنن اساسی، احیای حقوق عامه را نیز به‌صورت خاص بر مدار عدالت ادراک می‌کرده است: «... این بند (بند دوم اصل ۱۵۶) جز عدالت چیز دیگری نیست...» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۳/۱۳۶۴: ۱۵۷۱). بر اساس نگاه هدف (عدالت) محور مؤسسان به حقوق عامه در قوه قضائیه: «اصل مسئله مسئولیت قضا، مسئله احیای حقوق و آگاهی بخشیدن به حقوق‌های ناشناخته جامعه است و بعد هم اگر به حقوق‌های شناخته شده تجاوز شد، جلوگیری می‌شود» بوده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱/۱۳۶۴: ۱۱۶-۱۱۷). جالب اینکه این تقریر و فهم از احیا مورد پذیرش خبرگان اساسی نیز قرار داشته است و احیای حقوق عامه و گسترش عدل در کنار هم و مقدم (از لحاظ ترتیب منطقی) بر سایر صلاحیت‌های قوه قضائیه در اصل ۱۵۶ قرار بگیرد (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۳/۱۳۶۴: ۱۵۸۳). سوم، عدالت بنابر اصول ۲ و ۳^۱، صدر اصل ۱۵۶^۲ و بیانات فوق‌الذکر از خبرگان اساسی، جزء اهداف

۱. اصل ۲: «جمهوری اسلامی نظامی است که قسط و عدل را تأمین می‌کند...»؛ اصل ۳: «دولت جمهوری اسلامی

ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم...»

۲. اصل ۱۵۶: «قوه قضائیه... مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است»

نظام حقوقی جمهوری اسلامی است. بر این اساس، ادراک و تأکید مؤسسان بر عدالت در تبیین مقصود خویش از احیای حقوق عامه را می‌توان نشانگر محوریت هدف در برداشت ایشان از احیا و مصداق آن یعنی زنده کردن عدالت دانست.

در ادامه باید گفت، هدف (عدالت) محوری خبرگان اساسی از احیای حقوق عامه، نزد ارزش‌های ذهنی و انتزاعی نبوده است؛ بلکه مقنن اساسی با تصریح به بند دوم به دنبال عینی شدن حقوق عامه و عدالت اجتماعی در بستر جامعه سیاسی بوده است. توضیح آنکه مقنن اساسی، تضمین و تحقق بخشی احیا را به اشکال مختلف مد نظر داشته است. اول اینکه، تحقق احیا را از طریق اصول و بیان‌های مختلف مانند اصول سوم (از جمله بند ۱۴ مبنی بر تأمین حقوق همه‌جانبه)، نهم (همراهی استقلال و آزادی) و چهاردهم (اخلاق اسلامی و عدالت نسبت به غیرمسلمین)، فصل سوم (حقوق ملت) تفصیل و تضمین کرده است (مهرپور، ۱۳۹۱: ۳۴۲). دوم اینکه، همچنین دغدغه عینیت بخشی احیا را از تصریحات خبرگان اساسی می‌توان برداشت نمود. نائب رئیس مجلس خبرگان اساسی، پاسخ به اشکال یکی از اعضای مجلس خبرگان را خواستار می‌شوند. پاسخ‌دهنده نیز، احیای حقوق عامه را با بیانی مشابه، بر مدار عدالت و به صورت کاملاً تضمین شده معنا می‌نماید: «... اما راجع به احیای حقوق عامه، باید عرض کنم که اگر کسی آمد و خواست اجحاف بکند در اینصورت دادستان موظف است برای احیای حقوق عامه جلوی اجحاف را بگیرد...» (صورت مشروح مذاکرات، ۱۳۶۴/۳: ۱۵۷۲). با این پاسخ، خبرگان قانع شده و اصل تصویب می‌شود. بر این مدار «احیا به معنای اینکه حقوق عمومی مردم را زنده بکند و برجا بشود...» مد نظر خبرگان بازنگری اساسی نیز بوده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸، ۲/۱۳۶۹: ۷۲۷).

سوم اینکه خبرگان این ادراک واقعی و فعلیت بخش نسبت به احیا را در اصل مشابه دیگر (۲۱) به صورت مصرح اشاره کرده‌اند. قانون‌گذار در اصل مذکور، احیای حقوق مادی و معنوی زن را از تکالیف دولت دانسته است. معیار و دلیل این بیان، در مقدمه (زن در قانون اساسی) با اصطلاح بازیابی و استیفا آمده است: «در این بازیابی طبیعی است که زنان، استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود». همچنین در مشروح مذاکرات خبرگان اساسی راجع به اصل ۲۱ نیز در پاسخ به ایرادات برخی مؤسسان (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴/۳: ۱۷۴۰) مبنی بر حذف احیا به دلیل شعارگونه بودن و ذکر مفاد آن در سایر بندها، چنین آمده است: «این اصل، اصلی است که جنبه شعار ندارد و یک واقعیتی است...» و «کاری که پیغمبران کردند، شخصیت انسان‌ها را زنده کردند، چون حقوق خواهران سابقاً از بین رفته و این نهاد‌های انسانی قبلاً در وجود

ما مرده است، باید این‌ها را از قوه به فعل در آوریم» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴/۳: ۱۷۴۳).

بنابراین احیا در معنای زنده کردن و حیات بخشیدن واقعی به حقوق ناشی از عدالت دانسته شده است؛ لذا احیا در معنای صریح و ضمنی خود با هدف محوری واقع‌بینانه همراه است. علاوه بر ارادهٔ مؤسسان اساسی می‌توان به‌عنوان مؤید به رویکرد پاسدار قانون اساسی طی این سالیان در نظارت بر قوانین نیز اشاره کرد. شورا در ایرادهایی که مستند به حقوق مردم گرفته است، بند دوم را به‌صورت بند واحد مورد اشاره و بیان قرار داده است. از جمله اینکه شورای نگهبان در ارزیابی لایحهٔ اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۸۰، موادی از لایحه را مغایر به جهت تضییع حقوق مردم مغایر بند دوم اصل ۱۵۶ تشخیص داد. همچنین شورای نگهبان در نظارت بر ماده ۱۰ طرح اصلاح موادی از قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۸ این برداشت را مد نظر داشته است. بنابراین از نظر شورا، میان فرازهای مختلف بند دوم اصل ۱۵۶، تفاوت از سنخ تفاوت در مصداق وجود ندارد و «واو» موجود در اصل، توضیحی و نه احترازی است. در غیر این صورت، پاسدار قانون اساسی باید در اخذ ایراد مستند به حقوق عامه، بخش مورد استناد خود در ارزیابی مصوبه را به‌صورت مجزا از عدالت و آزادی اعلام می‌داشت.

با بیانات مذکور، قرینه‌ای دیگر بر رویکرد هدف‌محور تحقق‌بخش و عدالت تضمین‌شده از منظر مؤسس اساسی استنباط می‌شود. اینکه تأکید قانون‌گذار اساسی بر عنوان دیوان «عدالت» اداری و عدم پذیرش عنوان شورای دولتی (نهاد موجود در مشروطه و کشورهای دیگر) و دیوان مظالم (نهاد موجود در فقه) روشن می‌شود. به عبارت دیگر، از جمله دلایل مثبت مکلف بودن دیوان عدالت و دادرسی اداری به احیا از منظر مؤسس اساسی را می‌توان در عنوان انتخاب شده (دیوان عدالت اداری) توسط مقنن اساسی برای دادرسی اداری در ایران از میان عناوین مختلف دانست. از این‌رو اساساً دیوان عدالت برای احیای حقوق عامه یا تحقق عینی هدف (عدالت) تأسیس شده است. بنابراین همان‌گونه که توقع بازگرداندن سلامت و حیات به بیمار توسط بیمارستان امری بدیهی است، انتظار احیای حقوق عامه و هدف محوری از دیوان عدالت، امری است که به قرینه عنوان، وجود دیوان با آن گره خورده است. در نتیجه احیا در متن قانون اساسی و مشروح مذاکرات خبرگان اساسی به عنوان یک الزام هدف‌محور تحقق‌بخش شناسایی شده است. بدین ترتیب، عدالت به عنوان مصداق مدنظر مؤسس اساسی، تأمین‌کنندهٔ هدف محوری و تحقق‌بخشی مدنظر قانون اساسی خواهد بود.

۳. تأثیر احیا بر رویکرد تفسیری دادرسی اداری

با توجه به اینکه مسئلهٔ اصلی حقوق عامه، تفسیربرداری این حقوق دانسته شد؛ تأثیر احیا در

نحوه پاسخ به این مسئله در این بخش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۳-۱. کارکرد احیا در تفسیر قضایی

در مباحث بخش اول و دوم، معیار و اعتبار حقوقی احیا مشخص شد؛ اما اینکه آیا هنجار ناشی از دلالت احیا، دارای کارکردی برای مسئله حقوق عامه یعنی تفسیر برداری آن هست یا خیر، پاسخ مثبت به نظر می‌رسد. این ارتباط از دو جهت قابل توجه و اثبات است: نخست از جهت حاکمیت قانون اساسی. بیان اینکه بنابر حاکمیت قانون اساسی و برتری آن، الزامات مندرج در قانون اساسی (احیا) بر سایر هنجارها و قواعد حقوقی، از جمله قوانین حوزه اداری، حاکم می‌باشد. تاریخ حقوق عمومی نشانگر رابطه متقابل دگرگونی‌های نظری حقوق اساسی و کیفیت تأثیر آن در حقوق اداری است. این الزامات همچون حکومت اندیشه تفکیک قوا، حاکمیت پارلمان یا اندیشه‌های حقوق طبیعی هر کدام به رواج یا عدم رواج یک مکتب تفسیری در حقوق اداری دامن زده است. برای نمونه کسانی که به حاکمیت پارلمان اعتقاد دارند، تفسیر متن‌گرا را بیشتر قبول دارند (یاوری و پرهام، ۱۳۹۵: ۲۶۴ و ۲۶۹). بنابراین از جهت نخست، احیا به‌عنوان الزامی اساسی، نحوه عملکرد دادرسی اداری را مشخص می‌نماید.

دوم؛ از جهت نقش تفسیری احیا. به عبارت دیگر، احیا به‌عنوان هنجار و الزامی اساسی راجع به کیفیت تفسیر نیز دارای اقتضا می‌باشد. دلیل بر این ادعا متون اسلامی است که اولاً قضاوت را شأن مجتهد دانسته و ثانیاً احیا را درباره مجتهدان با روش اجتهادی خاص به کار می‌برده‌اند. احیا (گری) در عین اینکه به‌منظور رفع تهمت بدعت‌گذاری استفاده می‌شود؛ به معنای نوآوری منهای بدعت، امتداد راستین اجتهاد در مذاهب مختلف اسلامی بوده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۴). بر این اساس، احیا معطوف به نحوه دین‌داری و قرائت‌های دینی است که به مرور زمان و بر اثر تحمیل شرایط مغایر، دچار انحراف شده است (شجاعی‌زند، ۱۳۹۱: ۹۲-۹۱). بنابراین احیا کارکردی راجع به نحوه برداشت و تفسیر از قانون (شرع)، در نسبت با موارد انحراف است. این معنا و کارکرد از احیا به‌موجب مقدمه قانون اساسی (قضا در قانون اساسی) نیز برای قوه قضائیه مورد تأکید قرار گرفته است: «مسئله قضا به‌منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی». بنابراین، احیا دارای کارکرد تفسیری در مواجهه با بدعت و انحراف است.

۳-۲. غایت‌گرایی عینی به‌مثابه رویکرد تفسیری متناسب با احیا

در این بخش، رویکرد تفسیری که متناسب با معیارهای احیاست، محل توجه قرار می‌گیرد. برای پرداختن به این مهم، بیان سه مقدمه ضروری است. اول اینکه تقریباً تمامی مفسرین، متن قانون را نقطه آغاز تفسیر می‌دانند؛ لذا این بخش در بیان کنار گذاشتن متن قانون نیست، بلکه بحث بر سر

چگونگی فهم قانون و کفایت و قطعیت آن برای فهم است. دوم اینکه، امروزه تقریباً تمامی روش‌ها، تا حدودی مورد استفادهٔ دادرسان است. لذا بحث از کفایت یا حصر تفسیر در همهٔ موارد به یک روش خاص نیست، بلکه بحث از رهیافت اصلی و حاکم (علی‌الخصوص در مواقع اختلاف برداشت) است. سوم اینکه، در موضوع بحث یعنی دادرسی اداری، علی‌رغم وجود اصل ۱۶۷، مادهٔ ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲^۱ و مادهٔ ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) ۱۳۷۹^۲، مسئله بر این است که دادرس در پرونده‌های حقوق عامه، با چه روش برداشتی به منابع و اصول حقوقی یا فقهی، مراجعه کرده و از آن‌ها، حکم را استنباط نماید.

۱-۲-۳. روش لفظ‌گرا و ناکارآمدی آن در استنباط حقوق عامه

آنچه دیوان عدالت اداری در بسیاری از آرای خود نشان داده، این است که دیوان به ارائهٔ تفاسیر لفظی از قوانین گرایش بیشتری دارد. در این شیوهٔ تفسیر، دادرس در جست‌وجوی معانی عمومی الفاظ، کلمات و عبارات خاص در زمان وضع قانون (مزارعی، ۱۳۹۰: ۳۲) با استفاده از ابزارهایی همچون منطق و اصول (مفهوم موافق، مفهوم مخالف و تمثیل) و تاریخ است (ساکت، ۱۳۸۷: ۴۱۸-۴۱۵) است. از این روی پرمحتمل است که دادرس در صورت سکوت قوانین اداری، علی‌الخصوص قاضی با تخصص و بینش کیفری، اصل عملی برانت را جاری کرده و دولت را از مسئولیت مبرا بداند. این روش علاوه بر عدم هم‌خوانی با الزامات و معیارهای احیا که تمرکز خود را بر هدف و تحقق می‌گذارند؛ با ایرادات عمومی و خاص (حقوق عامه) مواجه است. از جمله اینکه، با روش تفسیر لفظ‌محور، ترتیب مقتضیات حقوق اداری جدید، گسترش دامنهٔ مداخلات دولت در بسیاری از امور و نهایتاً کنترل دولت و حمایت از حقوق شهروندان محل اتکای مفسر، به شکل پویا محل توجه نمی‌باشد (یاوری و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۷۹) در این راستا، تفسیر لفظ‌گرا به جهت تفوق اصل برانت (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۴۴) منجر به عدم تکلیف دولت و در مواردی موجب تضییع حقوق

۱. ماده ۱۲۲: «مقررات مربوط به رد دادرس و نحوه ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان و وکالت و سایر موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است.»

۲. ماده ۳: «فضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.»

افراد می‌شود (انصاری و مبین، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۲).

ایرادات فوق‌الذکر، در حقوق عامه نیز به شکل خاص با اشکالاتی مواجه می‌شود. نخست اینکه، موارد بسیاری از نقض حقوق عامه، ماهیت اداری، نه کیفری و مدنی، داشته و در این موارد، معمولاً ظواهر قانونی رعایت می‌شود؛ اما قانون با سوءنیت خاصی دور زده شده یا از اختیارات سوءاستفاده می‌شود. به‌عنوان مثال، در پرونده معروف فروش پارک پردیسان، هیچ جرمی اتفاق نیفتاد. دولت نیز سند مالکیت پارک را داشت و هیئت وزیران نیز حکم به فروش مال دولتی کرده بود. در عین حال حقوق و منافع عمومی مورد تعرض قرار گرفته بود (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶ [ب]: ۱۹۴ و ۱۹۶). دوم اینکه، همان‌طور که گذشت، تمثیلی بودن مصادیق قانونی حقوق عامه و نوبه‌نوشوندگی موارد حقوق عامه به دلیل ماهیت سیال نفع عمومی، عدم وجود قلمروی صلاحیتی مشخص برای دادرس اداری نسبت به دادرس غیراداری (کیفری و مدنی)، امکان مداخله دادرس در حوزه صلاحیت‌های ذاتی اداره از جمله مسائلی است که قوانین حوزه حقوق عامه در آن‌ها دچار ابهام و سکوت هستند؛ به‌نحوی که اساساً یا الفاظ نسبت به مسائل حقوق عامه مبهم است یا اینکه اصلاً لفظی در ارتباط با نحوه کنشگری دادرس در حقوق عامه وجود ندارد تا وی با استناد به ظاهر الفاظ آن بخواهد اقدامی را انجام دهد. به‌عنوان مثال، دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه ۱۳۹۷، در بیان ممنوعیت ورود دادرس در امور اجرایی، به‌موجب ماده ۱۳ خود مقرر می‌دارد: «اجرای مقررات این دستورالعمل در جهت حفظ، نظارت و پیگیری حقوق عامه توسط دادستان‌ها نباید موجب اختلال در تصمیمات و وظایف مدیریتی دستگاه اجرایی که در چهارچوب قوانین و مقررات صورت گرفته گردد...». این امر در صورتی است که هیچ متن قانونی (به معنای عام) وظایف مدیریتی و اختلال در آن را تعریف نکرده است. لذا محوریت دادن به لفظ و معنای ادبی قانون، به دلیل خلأهای حقوق عامه و نیاز به تفسیر از متون یا منجر به تفاسیر محدودکننده صلاحیت دولت یا موجب گسترش یافتن مصادیق نقض حقوق عامه در واقع و بستر جامعه سیاسی خواهد شد. در حالی که مقنن اساسی با الزام احیا، تضمین، تحقق و گسترش حقوق عامه را تکلیف دادرس اداری دانسته است.

۲-۳. روش مصلحت (عمل)‌گرا و مغایرت آن با قانون اساسی

در مواجهه با مسائل روش لفظ‌گرایی، در مقابل ممکن است، ادعایی بر این باشد که رویکرد تفسیری دادرس در حقوق عامه به دلیل ماهیت این حقوق یعنی نفع و مصلحت عمومی باید با توجه به شیوه مصلحت (عمل)‌گرا باشد. در این روش، مفسر به جای توجه انحصاری به عبارات و کلمات قانونی نظر خود را به پیامدها، مصالح، منافع و ارزش‌های اجتماعی که باید از طریق قانون تأمین

گردد، معطوف می‌سازد. قاضی چیزی بیش از ماشین حقوقی است که بر طبق قواعد مکانیک منطقی عمل کند و در مواردی که قانون، قصدی نداشته یا قاعدهٔ مشخصی وضع نکرده، رأساً به بررسی مصالح مربوط پردازد و ارزش‌های حقوقی را تحقق می‌بخشد (صانعی، ۱۳۸۹: ۲۴۸-۲۴۷). به نظر حکومت و اتکای صرف به این روش در تفسیر قضایی دادرس، از دو جهت عمومی و خاص با قانون اساسی مغایرت دارد. نخست اینکه نظام حقوقی و قضایی ایران بر پایهٔ قانون (شرع) مدون شکل گرفته است. بر این اساس، اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ اتکای رأی دادرس بر قانون و شرع را گوشزد می‌نماید. لذا مصلحت‌گرایی، علی‌الخصوص در مواردی که جنبهٔ شخصی و سلیقه‌ای (غیرقانونی) پیدا نماید، مغایر اصول یاد شده می‌باشد. دوم اینکه، احیا به‌عنوان الزام حاکم، علاوه بر تحقق بخشی، معیار ماهوی و جهت‌دهنده به عمل دادرس را بر اتکای تفسیر دادرس بر هدف الزام می‌نماید؛ در حالی که مفسر مصلحت‌گرا، بالابتدا آثار و پیامدهای تصمیم را مد نظر قرار می‌دهد و به هدف نگاه ثانوی دارد. همچنان‌که در توجه به هدف نیز عوامل مختلفی در عرض آن مد نظر مفسر قرار می‌گیرد (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶ [الف]: ۵۳-۵۱).

۳-۲-۳. رویکرد مختار

هرچند نظام حقوقی ایران، نظامی مدون و بر اساس متن نوشته است؛ در عین حال، نکتهٔ مهم و حائز اهمیت این می‌باشد که محوریت متن و مراد مقنن را نباید با لفظ محوری (معنای عرفی یک یا چند ماده در زمان وضع قانون) یکسان پنداشت. چراکه منشأگرایی از روش‌های دیگر همچون قصدگرایی (تاریخی) و ساختارگرایی نیز می‌تواند استفاده نماید^۳. به عبارتی یکسان‌انگاری امر قانون‌گذار اساسی مبنی بر اتکای بر قانون (شرع) مدون با لفظ‌گرایی، مغالطهٔ کل و جزء است؛ چراکه یک بخش و روش منشأگرایی، لفظ محوری است نه همهٔ آن. همچنین، تصلب بر نص قانون با روش استنتاجی و مکانیکی قضایی، همواره آرمان‌های حقوقی و عدالت را تأمین نمی‌کند (الماسی و واعظی، ۱۴۰۱: ۱). کما اینکه استناد به اصول حقوقی نیز تا زمانی که معنایی برای قانون (ولو با استناد به قصد و هدف قانون‌گذار) قابل استنباط است، ممکن نمی‌باشد. همچنین انتخاب از میان اصول

۱. اصل ۱۶۶: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.»

۲. اصل ۱۶۷: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعواری در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید...»

۳. برای مطالعه بیشتر نک: مزارعی، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۷ و ۱۳۵-۱۳۰.

حقوقی بستگی به روش تفسیر در حقوق عامه دارد. چراکه اصول حقوقی، متنوع و متعدد بوده^۱ و انتخاب هر یک از آن‌ها می‌تواند منجر به صدور آرای متفاوتی بشود. از عوامل مهم در انتخاب اصل حاکم، روش تفسیری است که دادرس انتخاب می‌نماید. بنابراین، توجه به الزام خاص و حاکم بر حقوق عامه یعنی احیا، می‌تواند در انتخاب روش تفسیری از میان شیوه‌های موجود و اصول حقوقی تعیین‌کننده باشد.

به‌هرحال، با توجه توأمان به الزام قانون اساسی بر محوریت قانون (شرع) مدون و همچنین الزام خاص در حقوق عامه (احیا) به نظر می‌رسد، روش غایت‌گرایی عینی می‌تواند تأمین‌کننده الزامات مد نظر مؤسسان اساسی باشد. تفصیل آنکه، مشخصه ماهوی احیا نزد مقتن اساسی، هدف محوری آن دانسته شد. از میان روش‌های تفسیری، غایت‌گرایی، وجهه اتمام خود را هدف قانون قرار می‌دهد. به عبارتی، در غایت‌گرایی، مفسر (دادرس و حقوق‌دان) بر هدف قانون برای تفسیر آن تمرکز می‌کند. لذا مفسر، هدف قانون را از متن و سایر منابع استنباط کرده و سپس در سایه آن هدف کلی، مقررات قانون را تفسیر نماید (مزارعی، ۱۳۹۰: ۱۳۴). در عین حال تأکید اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ بر متن مدون و همچنین معیار کارکردی احیا بر تحقق عینی، هدف محوری انتزاعی و بدون ارزیابی جهات حکمی و موضوعی قانون را رد می‌نماید. لذا با امعان نظر به این دو معیار، غایت‌گرایی عینی را می‌توان به‌عنوان شیوه تفسیری متناسب با احیای حقوق عامه در نظر گرفت.

در شیوه غایت‌گرایی عینی، تفسیر با استناد به هدف عینی از وضع قاعده توجیه می‌شود. این غایت از خود متن، برای مثال از عنوان یا مقدمه آن قانون یا فصل مربوطه آن، قابل استنباط است. همچنین ممکن است این هدف به‌صورت مقدر یا فرضی، با دلالت‌هایی که منطقاً و به تعبیر دیگر، از حکیمانانه خواندن متن قانون یا همان چیزی که گفته می‌شود «قانون‌گذار حکیم است»، فهمیده شود. به همین منظور فرض می‌شود که قانون‌گذار خواسته است که یک حکم قانونی اثری معنادار داشته باشد و نه آنکه معنایی لغو و بی‌فایده باشد. در این روش، منظور یافتن هدف یک موضوع یا قاعده است (خلف‌رضایی، ۱۳۹۳: ۸۴). اهداف را در یک نگاه می‌توان شامل تعهدات، ارزش‌ها، سیاست‌ها و کارویژه‌هایی دانسته می‌شود که قانون (اساسی) برای تحقق آن‌ها مدون شده است (Aharon, 2005: 379).

نکته مهم شایان ذکر اینکه روش غایت‌گرایی همیشه منجر به افزایش صلاحیت دادرس و محدودیت صلاحیت دولت نمی‌شود. چراکه هدف قانون ممکن است گاهی موجب تفسیر موسع و

۱. برای مطالعه بیشتر نک: گرجی ازندریانی، ۱۳۹۰.

گاهی منجر به تفسیر مضیق از قاعده شود (خلف‌رضایی، ۱۳۹۳: ۸۴).

بنابراین معیارهای مد نظر قانون‌گذار اساسی از احیا متفاوت از امور مد نظر روش‌های لفظ‌محور و عمل (مصلحت) گراست. مقنن اساسی با الزام احیا، تکیهٔ دادرسی بر هدف هنجار حقوقی معتبر در زمینهٔ حقوق عامه را خواستار بوده است. با توجه به اینکه ممکن است قانون‌گذار، اهداف متفاوت و حتی متعارضی داشته باشد یا به اهداف خود اشاره نکرده باشد، با توجه به معیارهای مد نظر خبرگان اساسی، عدالت غایت بوده و نظارت قضایی بر اساس عدالت صورت خواهد گرفت. یعنی اهداف موجود در اسناد برتر و شرع که بیانگر عدالت در موضوع هستند میزان سنجش نقض یا عدم نقض حقوق عامه خواهد بود. بنابراین در عین اینکه قانون مدار و محور تصمیم دادرسی اداری در زمینهٔ حقوق عامه خواهد بود، دادرسی متن قانون را در پرتوی اهداف مد نظر قانون‌گذار که به نحوی در قانون عینیت یافته و هنجار حقوقی برای تضمین آن نوشته شده است، ادراک می‌نماید.

۳-۳. به کارگیری احیا در دادرسی اداری

احیا و غایت‌گرایی عینی ناشی از آن برای دادرسی اداری را می‌توان در پرونده‌هایی به‌عنوان نمونه مورد بحث و بررسی قرار داد. از آن‌جا که مقام بحث نشان دادن کاربست احیاست، رأی از دیوان که به نظر قابل نقد است، بیان می‌شود.

هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی وحدت‌رویه به شماره دادنامه ۲۶۶ مورخ ۱۳۹۹/۲/۱۶، با اصدار رأی به عدم صلاحیت سازمان بازرسی در شکایت از اقدامات ناقص حقوق عامه به شعب، تفسیری ناهم‌خوان با الزام احیا داشته است. تبیین اینکه بین شعب دیوان عدالت اداری در مورد اینکه آیا سازمان بازرسی مجاز به طرح مطلق دعاوی (اعم از اقدام، تصمیم یا مصوبه) در دیوان است یا صرفاً در دعاوی موضوع ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری ۱۳۹۲ است، اختلاف برداشت پیدا شده بود. نتیجه آنکه هیأت عمومی دیوان، سازمان بازرسی را ذی‌سمت در طرح شکایت نزد شعب دیوان عدالت نمی‌داند.^۱ این رأی با توجه به الزامات احیا واجد ایراد به نظر می‌رسد. نکتهٔ مقدماتی اینکه موضوع در یکی از دعاوی راجع به اموال عمومی بوده است. بدین ترتیب، با توجه به تعریف ذکر شده در مقدمه و مادهٔ ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه، مورد از مصادیق حقوق عامه بوده است. در عین حال، دیوان عدالت اداری با برداشتی لفظی از مواد ۱۰ و ۱۷ قانون دیوان که چه بسا همراه با مصلحت (عمل)‌گرایی

۱. برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: <https://dotic.ir/news/7045>

به دلیل ایجاد کثرت پرونده‌های ورودی اینچنین به دیوان در آینده بوده است، صلاحیت اقامه دعوا علیه اقدامات و تصمیمات موردی ناقض حقوق عامه توسط سازمان بازرسی در دیوان را نمی‌پذیرد. در حالیکه توجه به الزام احیا، پذیرش صلاحیت سازمان و بالتبع دیوان در رسیدگی به اقدامات موردی را موجب می‌شود. چراکه مقنن در اصل ۱۷۴ قانون اساسی و ماده ۱ قانون تشکیل سازمان بازرسی کل کشور ۱۳۹۳، غایت تشکیل سازمان را نظارت بر حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری می‌داند. کما اینکه غایت دیوان عدالت اداری بنابر اصل ۱۷۳ و عنوان آن، تحقق «عدالت» در ادارات با رویکردی تخصصی است. تأمین این مهم با پیدایش و پیشرفت فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی راحت‌الوصول شده است. همچنین توجه دیوان به هدف دستگاه اداری از اقدام انجام داده، نیز می‌توانست در کنار صلاحیت شکلی سازمان، نقش مؤثری در برداشت از قانون داشته باشد.

در برخی کشورهای دیگر، دادرش حقوق و منافع عمومی را در اعمال صلاحیت (اختیاری) دولت، مد نظر قرار داده است. به‌عنوان مثال، شورای دولتی در پرونده رولت، مقررات مربوط به رقص را که شهردار، آن را نه برای تأمین نظم عمومی بلکه برای ترغیب مردم به استفاده از مهمانخانه وی، به تصویب رسانده بود، ابطال کرد (هداوند، ۱۳۹۶: ۷۱۳). چراکه شورای دولتی در دعاوی تحت صلاحیت خود، بیشتر به سود مردم با اتکای به روح قوانین و عدالت رأی داده و به‌طور استثنایی بر پایه نص (لفظ) قانون نظر داده است (ابوالحمد، ۱۳۸۸: ۸۱۰). همچنین در انگلستان نیز حتی اگر تصمیم‌گیرنده دقیقاً مطابق با نص قانون عمل کند، انگیزه و محرک او ممکن است، نامطلوب باشد یا تحت تأثیر عوامل غیر مرتبط قرار گیرد یا ممکن است به عوامل مرتبط بی‌توجهی کند. این قاعده حتی زمانی اعمال می‌شود که قانون به تصمیم‌گیرنده، صلاحیت اختیاری انتزاعی غیر محدودی داده باشد. معیار اهداف نامطلوب یا نامناسب جهت سنجش منافع عمومی، گاهی با آزمون «هدف اصلی و غالب» ارزیابی می‌شود. در قضیه «پورتر علیه ماجیل» یک مقام محلی برای جذب آرای مردم، سیاست فروش خانه را در برخی از حوزه‌های انتخابی متمرکز کرده بود. مجلس لردان حکم داد که علی‌رغم پذیرش واقعیت‌های سیاسی، در عین حال خطی مشی اتخاذ شده با در نظر گرفتن اهداف تأمین مسکن توجیه‌پذیر نیست. در بررسی، نقطه شروع ارزیابی معمولاً توجه به زبان قانون مورد نظر است. برای مثال، در پرونده «آر علیه هیئت بازنگری اجاره مسکن شهر وست‌مینستر» هیئت مذکور قانون را به این نحو تفسیر می‌کرد که نباید به وضعیت

خاص خواهان، مثلاً به بارداری همسر یا کاهش درآمد او، توجه نشان دهد. دادرس رأی داد که اوضاع و احوال شخصی در تصمیم‌گیری باید مورد توجه قرار بگیرد؛ چراکه عبارت قانونی «با توجه خاص» عوامل دیگر را نیز برای بررسی هیئت مسکن فرامی‌خواند. محدودهٔ اختیارات قانونی ممکن است از زبان و الفاظ قانون به روشنی قابل استنباط نباشد؛ اما دادگاه باید محدودهٔ اختیارات را از تمامی اوضاع و احوالی که متناسب با اهداف و ملاحظات مرتبطند، استنباط کند (هداوند، ۱۳۹۶: ۵۴۷-۵۴۸). در نهایت در آمریکا نیز اقدامات سازمان اداری، فقط در صورتی مطابق با سیاست‌های متحد از سوی قوهٔ مقننه فرض می‌شود که این اقدامات، هم‌سو با قصد قانون‌گذار از واگذاری صلاحیت به سازمان اداری باشد. تنها در آن صورت است که می‌توان گفت اقدامات مزبور بر اساس محاسبهٔ صحیح از قصد قانون‌گذار انجام پذیرفته است. از این نظر دادگاه‌ها با تلاش برای حصول اطمینان از اینکه سازمان در چهارچوب مقاصد تعیین شده حرکت می‌کنند، کنگره را یاری می‌دهند (هداوند، ۱۳۹۶: ۶۲۵). بنابراین به نظر می‌رسد، هرچند الزام به احیا در قوانین اساسی نظام‌های حقوقی کشورهای تحت‌الذکر مورد تصریح قرار نگرفته است؛ اما این کشورها با تعریف معیارهایی مبتنی بر هدف عینی، این الزام را با روش تفسیری متناسب مورد پیگیری قرار داده‌اند.

نتیجه

با توجه به مطالب مندرج در بدنه نوشته، ازجمله نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱. احیا صلاحیتی تکلیفی و حاکم بر نحوهٔ نظارت قضایی دیوان در حقوق عامه می‌باشد.
۲. احیا با دو معیار «تضمین تحقق» و «هدف محوری» معنا و کارکرد پیدا می‌کند.
۳. الزامی بودن و معیارهای احیا به اشکال مختلف و متعدد، مورد تأکید مؤسسان اساسی بوده است. امارات و قرآنی نیز استفاده از مفاد احیا را با تعابیر و اشکال مختلف در دیگر نظام‌های حقوقی و قضایی نشان می‌دهد.
۴. هرچند نظام حقوقی و محدودیت‌های قانونی حاکم بر مقام قضایی، اجازهٔ فراغ کامل از متن قانون را به قاضی نمی‌دهد؛ اما قاضی اداری احیاگر در استنباط احکام قانونی پرونده‌های (احتمالی) حقوق عامه، از شیوهٔ غایت‌گرایی عینی یعنی اتکا به اهداف معتبر نزد هنجارهای مدون حقوقی و بررسی عمل دولت در تأمین یا نقض آن هدف، با عقل متعارف و کارشناسی استفاده می‌نماید.
۵. غایت‌گرایی عینی لزوماً با توسعهٔ صلاحیت دادرس اداری همراه نخواهد بود و بنابر هدف مد نظر قانون‌گذار، در مواردی صلاحیت دادرس مضیق خواهد بود.

۶. دادرس اداری با غایت‌گرایی عینی، جایگزین قانون و مقنن نمی‌شود؛ بلکه با پیگیری اهداف مدنظر قانون‌گذار و حصول اطمینان از اینکه سازمان در چهارچوب مقاصد تعیین شده حرکت می‌کند، آن‌ها را یاری می‌دهد.



منابع

فارسی

- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۸۸)، حقوق اداری ایران، چاپ هشتم، تهران: توس.
- الماسی، مسعود و احمد واعظی (۱۴۰۱)، «پوزیتویسم حقوقی در نظام قضایی ایران؛ برآیند تعاملی فرمالیسم حقوقی و نص‌گرایی قانونی»، حقوقی دادگستری، شماره ۱۱۷.
- انصاری، علی و حجت مبین (۱۳۹۰)، «بررسی انتقادی رویه قضایی دیوان عدالت اداری در ارتباط با سازمان تأمین اجتماعی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، شماره ۲.
- بابایی مهر، علی (۱۳۸۸)، «تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی»، حقوق خصوصی، شماره ۱۴.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۹)، رصد و فراتحلیل آثار حوزه حقوق عامه، به کوشش: نصراله‌ی و کبگانی، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۶)، اصول و معیارهای تفسیر قضایی در حقوق عمومی، به کوشش: یاوری و دیگران، چاپ اول، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۶)، گفتارهایی در دیوان عدالت اداری، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- تبریزی، میرزا یوسف خان (مستشارالدوله) (۱۲۴۸ق)، رساله یک کلمه، به کوشش باقر مؤمنی، بی‌جا: بی‌نا.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد اول، چ اول، تهران: گنج دانش.
- جمعی از محققین (۱۳۸۷)، دانشنامه کلام اسلامی، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- جمعی از نویسندگان (۱۴۰۰)، محشای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران: پژوهشکده شورای نگهبان.
- جوان آراسته، حسین (۱۳۹۷)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: دارالحدیث.
- خلف‌رضایی، حسین (۱۳۹۳)، «رویکردهای تفسیر قانون اساسی؛ با نگاهی به نظریات شورای نگهبان»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۷.
- خلف‌رضایی، حسین (۱۳۹۳)، «رویکردهای تفسیر قانون اساسی؛ با نگاهی به نظریات شورای نگهبان»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۷.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، فرهنگ متوسط دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- رفسنجانی مقدم، حسین و معصومه حسن‌پور (۱۳۹۵)، ترمینولوژی تقییح قوانین، چاپ دوم، تهران: نگاه بینه.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (۱۳۶۴)، جلد ۱-۳، تهران: اداره کل روابط عمومی و فرهنگی مجلس شورای اسلامی.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بازرنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ (۱۳۶۹)، چاپ ۱، جلد ۲، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- ساکت، محمد حسین (۱۳۸۷)، حقوق‌شناسی، چاپ اول، تهران: ثالث.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۹۱)، «احیا و اصلاح؛ مقایسه رویکرد دینی شیخ، میرزا و امام»، پژوهشنامه متین، شماره ۵۶.

- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۹۰)، حقوق اداری، چاپ هفدهم، تهران: سمت.
- عباسی و دیگران (۱۳۹۸)، حقوق شهروندی؛ از حقوق ملت تا احیای حقوق عامه، تهران: انتشارات حقوقی.
- عمید زنجانی، عباسعلی و ابراهیم موسی‌زاده (۱۳۸۹)، دانشنامه فقه سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۵)، حقوق اساسی ایران، تهران: دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳)، فلسفه حقوق؛ منطق حقوق، جلد سوم، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گرجی ازدریانی، علی‌اکبر (۱۳۹۰)، «ده فرمان حقوق عمومی: تأملی درباره اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی»، مطالعات حقوق خصوصی، شماره پیاپی ۲.
- محسنی، فرید (۱۳۹۵)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۴۰۶ق)، قواعد فقه، ج ۱، چاپ دوازدهم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محمودی، جواد (۱۳۸۴)، «تأملی بر نظریه تفسیری شورای نگهبان درباره صلاحیت‌های دیوان عدالت اداری»، نشریه حقوق اساسی، شماره پنجم.
- مزارعی، غلامحسین (۱۳۹۰)، تحلیل و مطالعه آرای تفسیری شورای نگهبان در پرتوی نظریه‌ها و اصول تفسیر قانون اساسی، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.
- معین، محمد (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی (متوسط)، جلد اول، چاپ بیست و سوم، تهران: امیرکبیر.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۸، تهران: سراسی.
- موسی‌زاده، ابراهیم (۱۳۹۱)، حقوق اداری، تهران: دادگستر.
- مهرپور، حسین (۱۳۹۱)، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، تهران: دادگستر.
- نقره‌کار، فیروز (۱۳۸۸)، نقش دادستان در صیانت از حقوق عامه، تهران: جنگل.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۹۸)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، چاپ بیست و نهم، تهران: میزان.
- هداوند، مهدی و علی مشهدی (۱۳۸۹)، اصول حقوق اداری (در پرتوی آرای دیوان عدالت اداری)، تهران: خرسندی.
- هداوند، مهدی (۱۳۹۶)، حقوق اداری تطبیقی، جلد دوم، چاپ ششم، تهران: سمت.
- یزدی، محمد (۱۳۷۵)، قانون اساسی برای همه، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

عربی

- بحرانی، بوسف (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، جلد ۳، ج ۴، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نجفی، محمدحسن (۱۲۶۲)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۰، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم.

لاتین

- Barak, Aharon (2005), **Purposive interpretation in law**, Princeton.
- Bitonti, Alberto (2020), **Public interest, in the Palgrave Encyclopedia of interest groups**, Lobbying and Public Affairs, Springer.
- Chayes, Abram (1976), **The Role of the Judge in Public Law Litigation**, Harvard Law

Review, Vol. 89, No. 7.

- J. Olike Onyango (2015), **Human Rights and Public Interest Litigation in East Africa: A Birds Eye View**, The Geo. Wash. Int IL. Rev.

